

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد از جمله ادله بر عدم واجب مشروط بودن حج و واجب مطلق بودن آن، مسئله استدانه است. در روایاتی که در این زمینه وارد شده بعضی از این روایات ظهور در وجوب داشت و بعضی از آنها نصّ در وجوب بود.

البته در بعضی از این روایات در استدانه خود موقعیت حاجّ برای اداء قرض در نظر گرفته شده است و در این جا مرحوم شیخ حرّ استحباب حج را در ذیل عنوان مسئله استدانه ذکر کرده‌اند. یک روایت، روایت معاویه بن وهب است عن غیر واحد، عن غیر واحد در روایت هر جا باشد دلالت بر توصیف اُکید دارد. افراد عدیده‌ای راوی برای معاویه بن وهب بوده‌اند و در سلسله سند محمد بن ابی عمیر است و احمد بن محمد بن عیسی و سند هم به مرحوم شیخ طوسی می‌رسد که قال قلت لأبی عبدالله علیه السلام: ائی رجل ذو دین أفاتدین و احجّ؟ (یا أفتدین و أحجّ؟) فقال حضرت می‌فرماید نعم هو اقضى للدين. صدوق در این جا روایت را به صورت مسند ذکر کرده و مرحوم شیخ در بحث استحباب حج، مسئله را ذکر کرده‌اند این روایت مطلق است در حج واجب و حج غیر واجب. چون راجع به حجة الاسلام در آن صحبت نشده است.

در مورد استدانه و در مورد دین دو مسئله در این جا هست؛ یکی این که همان طوری که دیروز عرض شد این فرد باید فرد فقیری باشد که دین دارد و نمی‌تواند دینش را بپردازد یا این که اگر فقیر هم نیست بالاخره الان در یک وضعیتی است که نمی‌تواند برود. یعنی کسی که بخواهد یک حج انجام بدهد این نمی‌تواند انجام بدهد. حالا یک مسئله ای که در این جا به نظر می‌رسد این که ما الان در شرایط فعلی، قضیه حجی که برای ما هست خیلی فرق می‌کند با آن چه که در زمان سابق بوده است. آن حجی که برای ما هست خیلی آن طوری که باید و شاید آن موقعیت اکید خودش را نمی‌رساند الان معمولاً این حجها با وسایل امروزی که جنبه سفر تفریحی دارد خصوصاً با این اوضاعی که فعلاً هست کیفیت استفاضه‌ای که دارند اسکانی که هست و تسهیلاتی که امروزه برای حجاج فراهم می‌شود به طور کلی در دنیا این یک سفری است که جنبه تفریح و تنوع و نظاره‌گری آن برای آنهاست که خیلی اهل این مسائل نیستند می‌چربد!! شما حساب کنید در زمان امام صادق علیه السلام که اصلاً این حرفها

نبود مگر مکه چقدر خانه داشت؟ همه مردم در چادر زندگی می کردند و وقتی در مکه می آمدند چادر می زدند زمان سفر ماهها طول می کشید در خود مکه اسکان زیر چادر بوده، در منازل نبوده است.

در تاریخ داریم افرادی که می رفتند همه در مکه چادر داشتند مثلاً می گوید فلان شخص آمد و چادرش را در فلان منطقه زد مکه این جوری نبوده که منازلشان را استیجاری بدهند این حرفها بله یک عده ای بودند در منازل دور مکه که به قیمت های بالا در موسم حج در آن زمان اینها را کرایه می دادند. با این حجم عظمی که از این طرف و آن طرف می آمدند به طور کلی اصلاً حج زیر چادر بوده است. آن وقت این حج زیر چادر با تمام این سختیها و ماهها دوری حداقلش سه ماه این دوری را باید طی کند امام علیه السلام می فرمایند که دین کن، استدانه کن و خودت را به زحمت بیانداز، هم فرضی که داری بعد هم یک قرض دیگر روی آن و برو این حج را انجام بده. واقعا ما می توانیم بگوییم این حج واجب مشروط است؟ جداً اصلاً کسی می تواند تصور یک چنین قضیه ای را بکند که این حج با این کیفیت واجب مشروط است؟ یعنی رضای پروردگار در این است که اگر شخص در مقام سهولت و در مقام تنعم به یک حدی رسید که بتواند این را انجام بدهد آن موقع باید برود و قبل از آن اگر انجام بدهد قبول نیست و مقبول نیست؟ اصلاً تصور می شود کرد؟ یعنی مجتهد خودش را در فضای صدور روایت قرار بدهد در فضای بیان امام علیه السلام قرار بدهد که در آن زمان وضعیت رفتن به حج چطور بود؟ اصلاً فرض بگیریم که حج استحبابی است و اصلاً این شخص دارد از حج استحبابی سوال می کند آیا امام می آید به یک نفر بگوید برای حج استحبابی چهار ماه در به در بیابان باش خبز و شعیر، خبز و ملح هم بخور خل و زیت هم به خودت و زن و بچه ات بده بعد هم بلند شو بیا توی خیمه در مکه و عرفات و مدینه، بعد هم مدینه دارد روایاتی وارد شده که مربوط به زیارت مدینه است مثل روایت امام باقر علیه السلام انما امر الناس ان يطوف حول هذه الاحجار ثم يجثوا الينا و يعرضوا ولايتهم علينا یعنی امام باقر علیه السلام می فرماید بلند شو چند ماه از زن و بچه است فاصله بگیر و دروی کن بعد هم با این وضعیت بلند شو بیا پیش ما و ما را زیارت بکن آن وقت این حج می شود واجب مشروط؟ یعنی واقعا این واجب، واجب مشروط است؟ حجبی که امام علیه السلام می فرماید اداء قرض که واجب است را انجام نده و دین هم بگیر، قرض روی قرض هم بگیر بلند شو بیا حج؟ این کجایش واجب مشروط است؟ اگر خدا می خواست حج را به عنوان واجب مطلق بگوید دیگر با چه زبانی بگوید؟ با چه زبانی بگوید؟ در مورد صلاه آیا کسی قائل به واجب مشروط است؟ در مورد صلاه اگر کسی قرض داشته باشد و بعداً کسب طهارت مائیه منوط به استقراض باشد آیا

استقراض واجب نیست؟ خوب برای حجّ هم استقراض است، دیروز عرض کردم استقراض فقط برای شکم که نیست برای نماز هم باید استقراض کند برای روزه هم باید استقراض کنید کسی که صوم برایش واجب است و قوت برای ایجاد صوم را ندارد از باب مقدمه اعدادیه خوب این بایستی که استقراض کند و تحصیل قوت کند تا بتواند روزه بگیرد خدا نگفته اگر غذا نداری روزه از تو برداشته می‌شود! صوم واجب مطلق است خوب این واجب مطلق را هم باید با غذا اداء بکند مثلاً سحور می‌خواهد افطار می‌خواهد و این شخص ندارد باید چه کار کند؟ باید همین طور گرسنه بنشیند و بگوید که خدایا خودت روزه را واجب کردی پس انزل علينا مائدة من السماء! نه می‌گوید مانده من الارض برایت می‌فرستیم برو استقراض کن قرضت را هم می‌دهیم استقراض کن قرضت را هم می‌دهیم. آیا شما می‌توانید تصور کنید چون صوم در این جا واجب است و این منوط به اکل غذا است و غذا هم نیست این تبدیل می‌شود به واجب مشروط؟ این چنین حرفی نمی‌توانیم بزنیم یا چون صلاه واجب است منوط به کسب طهارت است و در این جا کسب طهارت مائیه منوط به استقراض است می‌شود واجب مشروط؟ در همه این امور همین طور است در همه این مسائل همین طور است. یک وقتی بود در خدمت مرحوم آقا بودیم با یک نفر صحبت می‌شد راجع به ضرورت غسل روز جمعه صحبت می‌شد. ایشان می‌فرمودند اگر حتی پول ندارد باید برود استقراض کند و غسل جمعه را به جای بیاورد خوب ببینید به این می‌گویند مجتهد که می‌داند غسل جمعه با سه دفعه آب روی نجاست برای ازاله یکی نیست! می‌داند این غسل جمعه چه برکاتی دارد و چه خیراتی دارد و چه مواهبی نصیب انسان می‌کند و دیگر نمی‌تواند حکم آن سایر موارد ازاله را به این حمل بکند بگوید این هم مثل آن است لذا می‌گوید که باید بروی استقراض کنی و بعد کسب طهارت مائیه بیایی این غسل جمعه را انجام بدهی.

درد بی درمان ما در مسائل و استنباطات فقهی این است که ما نسبت به واقعیات خارجی و مخفیة احکام، اطلاع نداریم. این درد ما است ما فقط احکام را، احکام ظاهری می‌دانیم آن هم سرسری و نیم بند! دیگر نمی‌دانیم که پشت این قضیه چه خوابیده آن را نمی‌دانیم.

یک قضیه برای شما نقل بکنم که مطلب را تا حدودی روشن بکند یکی از دوستان بود خدا رحمتش کند به رحمت خدا رفته این بسیار آدم روشن ضمیری بود فهمش باز بود مطالب را می‌فهمید قضایا را تشخیص می‌داد مسائل را متوجه می‌شد برای من تعریف می‌کرد می‌گفت در همان زمان سابق زمان شاه، ما یک روزی می‌خواستیم برویم منزل پدرتان، در راه که داشتم می‌آمدم موقع بهار بود تازه

برگها در آمده بود درختها خیلی نظارت خاص خودش را داشت و باران هم شب آمده بود بین الطلوعین خیلی بین الطلوعین باصفایی بود من داشتم می آمدم، گفتم روز جمعه است قبل از اینکه بخواهم بروم، بروم غسل روز جمعه را بکنم بعد بروم منزل پدرتان. اینها چیزهایی است که خیلی قضیه اصل است اصل است در استنباط اینها است این مسائل خوب حالا شما در روایات می بیند فرض کنید که غسل جمعه مستحب است یا مثلاً مستحب اُکید است ما همین طوری می آییم فتوی می دهیم بله مستحب است اگر خوابت نمی آید خسته نیستی می دو ساله و محبوب چهارده ساله در کار نیست خلاصه دیدی حوصلهات سررفته و حمام هم بغل دستت است عیب نداره که غسل کنی ولی اگر دیدی نه مثلاً بساط به راه است یا رفیقت آمد و بنشین حرف بزنی گپ بزنی نه غسل جمعه چیه؟! بیاندازش کنار مال بیکاری است! می گفت من داشتم می آمدم دیدم که آن شخص آمده و گفت کجا می روی؟ گفتم می خواهم بروم غسل کنم حالا آن شخص معمم بود الان هم حیات دارد آن رفیقمان فوت کرده ولی این شخص معمم هنوز حیات دارد گفت کجا می روی؟ گفتم دارم می روم غسل بکنم بعد هم بروم فلان جا گفت می خواهی بروی غسل بکنی؟ آخر کسی این فضا را رها می کند؟ نگاه کن بین این گنجشکها کنار این خیابان این گنجشکها دارند چه لذتی می برند از این هوا و از این فضا! گفتم خداحافظ، عزت زیاد! تو بمان با این هوا و فضا حال کن ما می رویم غسل می کنیم ما رفتیم و خلاصه غسل کردیم آمدیم دیدیم این تو همان فضا دارد می گردد بعد با هم دوتایی آمدیم منزل و پیش پدرت از این جریان سالها گذشت. بعد دیگر معلوم شد که آن بنده خدا چه راهی را دارد می رود این چه راهی را دارد می رود؟ مال آن است آن رفت آن مطلب را گرفت آن فهمید آن حقیقت قضیه را فهمید هوای خوب و فضای خوب و اینها به جای خود ولی باید ببینی الان برای تو چه تقدیری شده و برای تو و نفس تو چه غذایی آماده شده است؟ این هوا به جای خود این هوا خوب است و خدا درست کرده ما نمی گوئیم درست نکرده این در جای خود اما در امروز جمعه وقتی می گویند باید بروی غسل بکنی این معنایش این است. مرحوم پدرمان ایشان می فرمودند یک شخصی از مؤمنین فوت کرده بود به رحمت خدا رفته بود ظاهراً نمی دانم مرد بود یا زن بود می گفت با همین آقا داشتیم برای تشییع ایشان می رفتیم و آن جا برای نگه داشتن ماشین جا نبود و ایشان راننده بود و قرار شد که اول ما برویم و بعد هم ماشین را یک جایی بگذارد و بیاید، ما آمدیم و تشییع کردیم و آمدیم تا فاصله زیادی تا این که متوفی را سوار ماشینهای مخصوص کردند و بردند برای دفن و ما هم برگشتیم منزل ظاهراً می خواستند تا قم بیاورند ولی نمی توانستند این مقدار تشییع کردند داشتیم بر می گشتیم یک دفعه

دیدیم ماشین اینجا است و این آقا نشسته توی ماشین کتاب دستش است دارد می خواند سلام علیکم چرا نیامدی گفت نه ما نشستیم اینجا مطالعه کنیم حالا کتابی هم که مطالعه می کرد چه بود؟ تفسیر میزان بود ایشان فرمودند آقا جان مطالعه به جای خود ولی تشییع مؤمنین هم به جای خود مطالعه دارد می کند بهترین کتاب را دارد مطالعه می کند تفسیر میزان مال مرحوم علامه، قرآن، همه به جای خود محفوظ ولی این که می گویند بیا تشییع مؤمن این با تفسیر میزان این معنی نمی آید، شما اگر دو دور هم تفسیر میزان در این یک ساعت مطالعه بکنید فقط یک سری محفوظات برای شما حاصل می شود ولی این محفوظات جانش به شما نمی نشیند این مهم است کی جان این معنا بر شما می نشیند؟ موقعی که طبق دستور عمل کنید دستور الان تشییع مؤمن است که ملائکه در آن جا حضور دارد و نجاتش به تو می رسد آن وقت اگر بیایی میزان را مطالعه کنی یک چیز دیگر می فهمی. تو آن را از خودت محروم کردی این را می گویند فهم، این را می گویند رسیدن به مطلب، مجتهد باید این معنا را بداند تا بتواند درست فتوی بدهد صحیح فتوی بدهد آن که به جای تشییع می آید تفسیر میزان را برمی دارد و مطالعه می کند خیال می کند تشییع فقط همین چند قدم راه آمدن و ورزش کردن است حالا یک تسلیتی به حضار افراد مصاب علیه و اینها داشته باشد و یک مسئله اجتماعی را در این جا حل کرده باشد ولی نه آمدن در تشییع در قلبت یک اثر می گذارد چرا از آن غافل؟ چه می شود؟ خوب نتیجه همان می شود که عرض کردم این نتیجه می شود همینی که داریم می بینیم همین که داریم مشاهده می کنیم آن مرد بزرگ هم تفسیر میزان را مطالعه می کند ولی جا به جا کنعبد و جا به جا کنستعین الان موقع تفسیر میزان نیست الان موقع تشییع است چرا پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت تشییع اصحابش، پیغمبر نمی توانست بنشیند در خانه بگوید کار مستحبی دیگری انجام می دهم؟ نه می رفت و قدمها را هم آهسته آهسته برمی داشت چون همان فیوضات هم به پیغمبر می رسید شما خیال نکنید که فقط پیغمبر مفیض بود نه مفاض هم بود هر دو جنبه بود چون از یک جا می آید این صلاتی که برای پیغمبر هست هم به ما می رسد و هم به خود او می رسد این مسائل مهم است آن وقت این شخص با این روحیه می گوید اگر برای غسل جمعه پول نداری باید استقراض کنی و به دست بیاوری چرا؟ چون آن برکت و نعمتی که پشت قضیه است آن از تو سلب می شود!! اگر دلت درد بگیرد بلند می شوی استقراض می کنی می روی داروخانه قرص می خری یا اگر گرسنه ات باشد می روی استقراض بکنی تا رفع الم و گرسنگی و جوع بکنی غسل جمعه اهمیت ندارد؟! اهمیت غسل جمعه معلوم نیست؟

در حج امام علیه السلام می خواهد این نکته را بیان بکند که حالا بر فرض بگوییم که مستحب

است در حالی که من نمی گویم این مستحب است در آن موارد دیگر داریم مستحب است بنده می گویم این واجب است ظهور در وجوب دارد اگر امام علیه السلام در حج مستحب این را می فرماید چطور در مورد حج واجب این را نمی فرماید؟ اگر قرار بر این است که آن مصلحت حج استحبابی که مصلحت غیر ملزومه هست آن با تعب و مشقّت و با استدانه حاصل بشود چطور مصلحت ملزومه در حج با استدانه حاصل نمی شود؟ وقتی که این قضیه روشن شد و روایاتی که دیروز خواندیم بعضی از آنها در وجوب نص بود آن وقت ببینید آیه قرآن معنایش چه می شود چه تفاوتی خواهد کرد؟

یکی از آن روایات داریم: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن رجلٍ عليه دينٌ أعليه ان يحجَّ؟ قال: نعم خوب در این جا می توانیم بگوییم ظهور در وجوب دارد معنای علیه در این جا معنای الزام است یک وقتی می گویم یحج یک وقتی می گویم علیک ان یحج بر تو است این یعنی الزام است این ظهور در الزام است حضرت می فرماید که نعم.

عن محمد بن ابی عمیر عن جفینه قال جائنی سدير الصيرفي فقال انّ ابا عبدالله عليه السلام يقرأ عليك السلام و يقول لك: ما لك لا تحجّ؟ استقرض و حجّ خوب این روایت ظهور در وجوب دارد. روایت نصّ در وجوب اتفاقاً این روایت، روایت صدوق است و می فرماید که عن القاسم بن محمد، عن ابان عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال: قال ابو عبدالله عليه السلام الحج واجبٌ على الرجل و إن كان عليه دينٌ همه اینها روایت موثق است.

روایت دیگر روایت محمد بن یعقوب عن عدة من أصحابنا باز این مثل عن غیر واحد یعنی در حکم چند روایت است وقتی که راوی روایت چند تا بشوند متعدد می شوند عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن عبدالملک بن عتبه قال سألت أبا الحسن عليه السلام يا موسى بن جعفر است یا امام رضا است چون این راوی برای هر دو امام بوده عن الرجل عليه دينٌ يستقرض و يحجّ ظاهراً امام رضا باشد زیرا نظیر این روایت از امام رضا هم هست قال ان كان له وجهٌ في مالٍ فلا بأس اگر می تواند بعد انجام دهد امید دارد اداء دینش لابس اگر امید ندارد و این موجب می شود که یک آبرویی از او ریخته بشود نه! این را انجام ندهد. از این جا استفاده می کنیم آن مواردی را که امام علیه السلام فرموده استقرض، آن مواردی است که امید به اداء هست نه اینکه شخص ناامید است یا این که وضعیتش یک وضعیتی است در میان مردم!

آخر الان کسی که دین دارد بگویند آقا حج برو می گویند قرضش را نداده بلند شده رفته بگرده!! الان این که می گویند این است الان حج جنبه تفریح و گردشگری پیدا کرده و لذا اگر شخص

برود چند ماه در بیابان و در به در شود کسی به او نمی گوید که مثل آن زمان بود اگر سوار الاغ بشود و برود یا خودش پیاده برود نمی گویند که رفته بگرده، می گویند پدرش هم در آمده بدبخت رفته حتماً برایش دعا کنیم که قرض ما را بدهد عیب ندارد نوش جانش. ولی الان نه الان می گویند که شخص بلند شده رفته سفر کربلا، کربلا توی کله ات بخورد بلند شو بیا قرضت را بده یا می گویند بلند شده رفته حج بگردد و البته الان فرق کرده تسهیلاتی خوب پیدا شده مسئله تفاوت کرده ولی این معلوم می شود که در آن مواردی که حضرت می فرمایند آن کان لو وجه یعنی می تواند بپردازد کار کند امید دارد در این گونه موارد ایراد ندارد و می تواند بعداً به مرور زمان این را بپردازد.

نتیجه این بحث چه شد؟ نتیجه این است که آیه شریفه که می فرماید و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً استطاعت به مواردی اطلاق می شود که شخص حتی دین دارد و باید استقراض کند و حج انجام بدهد این نتیجه این بحث است.

پس بنابراین مسئله استطاعت شامل است و عام است نسبت به مواردی که شخص مال دارد، نسبت به مواردی که مال ندارد و می تواند استقراض کند نسبت به مواردی که شخص دین دارد و هر چند دین دارد باید استقراض کند و انجام بدهد این همان معنایی که از روز اول ما گفتیم که استطاعت یعنی توان. به این راحتی ما می آییم مشکلش می کنیم. آیه قرآن گفته آقا اگر می توانی برو می توانی برو! یعنی پایت چلاغ که نیست می توانی بروی یا قرض کنی بروی یا داری بروی یا خر داری یا شتر داری یا نمی دانم علی کل ضامر داری رجلاً می توانی بروی نصفی را رجلاً نصفی را راکبا تخدم الناس خدمت کنی و بروی هر جوری که استطاعت داری! استطاعت هم همین است که امام علیه السلام دارد می فرماید همینی که امام رضا علیه السلام دارد می فرماید خوب این هم همین استطاعت است این استطاعت یعنی رفتن به هر کیفیتی این نشان می دهد که در عبادات مطلق تر از حج، ما واجب دیگری نداریم! نه تنها اینکه حج واجب مشروط نیست بلکه اصلاً از نماز هم اطلاقش بیشتر است! به این نحوه و کیفیت امام بگوید رجل علیه دین ایستقراض و یحج قال نعم به این کیفیت حضرت بخواهد بیان کند این معلوم می شود قضیه حج از آن طرف اطلاق افتاده است.

لذا ما می توانیم به توسط این روایات مسئله استطاعت در حج را که در جنبه نظره بدویه به فردی که می تواند با آن کیفیت برود گرچه مسئله استطاعت برایش یک مسئله عادی هست می توانیم آن جنبه استطاعت را توسعه بدهیم به مواردی که شخص فقیر است منتهی می تواند استقراض کند و بعد هم به مرور زمان این قرضش را بپردازد. البته کسی که می خواهد استقراض بکند خوب به آن

شخص مدین می گوید که من دارم برای حج استقراض می کنم پول می خواهی بدهی مدت دارد آن هم می گوید خوب بیا بگیر! بعضیها هم می گویند نه آقا جان اگر یک ماهه پس می دهی بگیر. بقیه را نمی دهم ولی اگر یکی آمد گفت نه آقا دو سال سه سال دیگر هم دادی مسئله ای نیست بیا بگیر برو این موارد مورد نظر باشد ان کان له وجه فی مال مربوط می شود به این مواردی که سعه در اداء وجود دارد نه اینکه در همان ابتدای بازگشت باید بدهد. این موارد جزء مواردی است که استطاعت در آن جاری می شود.

بنابراین به توسط این روایات ما معنای استطاعت را که در ظاهر حتی مردم و عرف آن را به عنوان توان می دانستند ما توسط این روایات آن استطاعت را حتی توسعه می دهیم آن استطاعت در آیه را توسعه می دهیم حتی به مواردی که عرف هم نمی فهمد حتی فهم عرفی هم به این حد نمی رسد. لذا دارد سوال می کند ایستقراض یعنی قضیه چه جوری می شود که کسی که علیه دین و بعد هم بلند شود برود حج! حضرت می فرماید الحج واجب علی الذی هو مثلاً مقروض و یجب علیه ان یستقراض پس معلوم می شود به طور کلی نه تنها مسئله استطاعت همان طوری که فقها فتوی دادند به تحصیل زاد و راحله و مؤونه برای زن و برگشت از آن جا محدود نیست بلکه قضیه استطاعت به آن شخصی که می تواند راجلاً برود برمی گردد به آن شخصی که پول برای زاد سفر ندارد و می تواند یخدم الناس و یمشی معهم برمی گردد به آن کسی که زادش زاد غیر عادی است به عنوان خبز و زیت و خل به آن برمی گردد به آن کسی که حتی خبز و ملح بخواهد بخورد که آن طور که در روایات بود برمی گردد و به آن کسی که قرض دارد به آن کسی که زاد ندارد و لکن یقدر ان یستقراض به او برمی گردد به آن کسی که نه تنها زاد ندارد بلکه قرض دارد و حضرت به او می فرماید که یستقراض به او برمی گردد تمام این افراد باید بروند.

نتیجه این است که هر کسی به هر وسیله ای که می تواند باید برود تمام شد و رفت این ماحصل در یک کلمه به هر وسیله ای کسی که می تواند باید برود!

این همان حرفی بود که ما از اول زدیم ولی اشکال گرفتند گفتیم حالا خیلی خوب ما روایات را می آوریم که این روایات چه می فرمایند و ائمه علیهم السلام در این مورد چه می فرمایند پس معلوم شد که خیلی هم بی ربط نمی گفتیم.

این طلبتان یک حرف دیگر معلوم نیست بگویم یا نگویم که نظر مرحوم آقا اصلاً بالاتر از این بوده حالا تا اینجا پیش فعلاً ثابت شد که حج واجب مطلق است و هیچ واجبی در احکام به اطلاق حج



نیست و بایّ نحوکان شخص باید به این سفر برود، این سفر ترکش، موبق است و باید برود و منتظر یک مائده من السماء برای یک روزی که حالا اتفاق می افتد نباید بماند.

تلمیذ: بسیاری از افراد هستند که آنها دیونی دارند برفرض حالا مثلا پنج میلیون این دوره زمانه حدود پنج میلیون حج انجام می شود حالا یا کمتر یا بیشتر با توجه به این دینی که دارد آیا باید استقراض بکند که دینش را پرداخت کند یا حج را انجام دهد؟ خوب این جا کدام در اولویت قرار دارد؟

استاد: اگر معجل است باید استقراض کند و آن را بپردازد روایات هم داریم که چند روز پیش می خواندیم که از امام رضا علیه السلام هست این مسئله را می رساند ان کان له وجه معنایش این است یعنی وضعیتش موقعیت اجتماعیش به یک نحوی است که خلاصه مورد تهمت قرار نگیرد مثلاً یک شخصی است که عادی است و می تواند انجام بدهد یک وقتی که نه آن مدت قرض غیر محدود است هر وقتی که بخواهد می تواند بپردازد و حج اولویت دارد.

تلمیذ: یعنی طلب رضایت از مدین نماید؟

استاد: بله آنها رضایتشان به اصطلاح باید کسب بشود و به اصطلاح معجل نباشد در آن صورت حج هم جزو همین موارد قرض و دین است.

ببینید در این جا نکته هست من وقتی عرض می کنم خدمتان که اگر یک شخصی قرض داشت گرسنه اش بود می تواند برود قرض بکند یعنی همین به اصطلاح شعبی که در این جا منوط به استقراض است چطور در کنار سایر موارد استقراض قرار می گیرد به واسطه رفع تکلیف حتی در بعضی از موارد داریم انسان برای مریض اگر نمی تواند حتی می تواند اگر قرض به او نمی دهند به زور برود بگیرد حتی حیوان اگر حیوان دارد می میرد سگی در منزلش دارد نمی دانم گربه ای در منزلش دارد و این حیوان که دارد می میرد واجب است که برود قرض کند و بیاید به این اطعام کند یعنی چنین مواردی ما داریم.

احکام اسلام هم به این کیفیت هست باید استقراض کند و حیوان را نجات بدهد نباید بگذارد حتی حیوان از بین برود در مورد حج هم مسئله همین طور است و بالاتر از این است .

اللهم صل علی محمد و آل محمد